

Social Psychology The Emergence of Takfiri Groups in Iraq

Seyed Rassoul Hosseini*

Seyed Javad Miri**, Mostafa Abtahi***, Kamal Pouladi****

Abstract

In this article, we have attempted to investigate the emergence and spread of the Takfir phenomenon based on humiliation. Humiliation result in individual and collective emotions that can lead to violent behavior or reaction under particular circumstances. In some societies where there are unjustified social inequality, internal and external pressures and humiliations alongside conditions of despotism and blockage, the sense of frustration grows. Subsequently, within such social space, groups grow that are dissatisfied in this situation and strive to change it. These changes, according to their text, are along with hatred and violence. Within the situation of Iraq, identified idea is Takfiri Islam, an idea that has its own background and is against national identity. Based on the theoretical framework of social psychology, we try to answer the question of how humiliation has led to the rise and spread of Takfiri groups in the Middle East in general and in Iraq in particular. How do takfiri groups define their identity in opposition to national identity based on Islam?

Keywords: Humiliation, Takfiri Groups, ISIS, Middle East, Iraq

* PhD Student in Political Science (Political Sociology), Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. r.hoseini@yahoo.com

** Associate Professor, Research Group in Theoretical-Cultural Sociology, Research Institute for Social Studies, Institute of Humanities and Cultural Studies (Corresponding Author), seyedjavad@hotmail.com

*** Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, abtahi100@gmail.com

**** Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran, kiakjouri8814@gmail.com

Date received: 14.06.2020, Date of acceptance: 15.01.2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

روان‌شناسی اجتماعی پیدایش گروه‌های تکفیری در عراق

سید رسول حسینی*

سید جواد میری**، سید مصطفی ابطحی***، کمال پولادی****

چکیده

در این مقاله تلاش شده است ظهور و گسترش پدیده تکفیر در عراق از منظر احساس تحقیر مورد بررسی قرار گیرد. موضوع تحقیر منجر به بروز هیجان جمعی و فردی است که در شرایط خاصی می‌تواند به کنش یا واکنش خشونت‌آمیز منتهی گردد. تاریخ معاصر عراق تضادهای اجتماعی، نابرابری‌های ناموجه، فشارها و تحقیرهای داخلی و خارجی را در کنار شرایط استبداد و انسداد تجربه کرده است. تحمیل این شرایط، منجر به سرخوردگی‌های سیاسی-اجتماعی شده که حس ناکامی و ناامیدی را در پی داشته است. درون این شرایط گروه‌های افراطی رشد کرده اند که از وضع موجود ناراضی بوده اند و در پی هر فرصتی تلاش کرده اند که ساختار نظم موجود را برهم زنند. داعش مهمترین گروه افراطی ظهور یافته در این شرایط، با توجه به بستر اجتماعی عراق عملکردی آغشته به نفرت و خشونت را برجای گذاشته است. ایده هویت دهنده به این گروه‌های ناراضی، اسلام افراطی است. این پژوهش براساس رهیافت روان‌شناسی اجتماعی و بر پایه روش

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی (جامعه‌شناسی سیاسی)، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، r.hoseini@yahoo.com

** دانشیار گروه پژوهشی جامعه‌شناسی نظری - فرهنگی، پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، seyedjavad@hotmail.com

*** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، abtahi100@gmail.com

**** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران، kiakjouri8814@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۶

کیفی درصدد تحلیل و توصیف چگونگی پیدایش گروه‌های تکفیری در خاورمیانه با تمرکز بر عراق بر اساس احساس تحقیر و نفرت‌های فروخورده‌ای تاریخی است.

کلیدواژه‌ها: تحقیر، گروه‌های تکفیری، داعش، خاورمیانه، عراق

۱. مقدمه و بیان مسئله

چرایی و چگونگی ظهور گروه‌های تکفیری در خاورمیانه بحث‌های زیادی را بین دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی ایجاد کرده است. اینکه چرا تندروهای اسلامی به سوی اندیشه تکفیر روی آورده‌اند و در تلاش هستند تا از این نم‌د کلاهی بر سر نمایند و توفیقی حاصل کنند. تحرک تندروهای اسلامی امروزی ریشه در مبارزات اسلام‌گراهای گذشته و جنبش‌های اسلامی همچون اخوان المسلمین دارد، با این تفاوت که رویکرد کج‌دار و مریز اسلاف خود را نپسندیده‌اند. آن‌ها تحت شرایط اجتماعی و بین‌المللی به این نتیجه رسیده‌اند که رویکرد گذشته راه به جای نمی‌برد و نمی‌تواند آلامی بر دردهای نهفته سالیان سال مسلمانان باشد. در حقیقت تندروهای اسلامی مسیر سومی را انتخاب کردند که نه در تعامل هوشمندانه و نه در پذیرش ساختارهای حاکم بر جوامع مسلمانان، بلکه در تقابل کامل با آن است و راه سعادت مسلمانان را نه در روش‌های آزمون شده و یا پیشنهاد شده در جهان عرب، بلکه در گذشته دور و رجوع به سلف می‌پندارند. سماجت و اصرار آن‌ها بر این مسیر به انعکاس معنایی از اسلام به مثابه حقیقتی بنیادین بر می‌گردد که در ذهن و جان آن‌ها نهفته شده است و گاهی آن‌ها را تا سر حد بزرگترین خشونت‌ها سوق داده است. برای استحکام راه و استقرار بنیادین حقیقت بر پایه اسلام نیازمند ترسیم و تاسیس مرزهای سخت هویتی میان خود و دیگران هستند تا بر پایه آن خود را صاحبان و مالکان حقیقی آن حقیقت بپندارند و دیگران را خارج از آن هسته هویتی تعریف کنند و سپس تمام عقب‌ماندگی و زوال جوامع مسلمان را بر گردن آن دگر بیندازند. آن دگر شامل حاکمان سکولار، قدرت‌های دخالت‌گر خارجی، یهودیان و شیعیان و همه کسانی می‌باشد که به نوعی با آن‌ها اختلاف عقیده و فکر دارند. این گروه‌ها هویت خود را در هسته‌ای متمایز از غرب و مدرنیته و تمام آموزه‌هایی می‌دانند که تحت این عنوان بر جوامع مسلمانان دیکته شده است. آن‌ها با این مفاهیم بدان جهت بیگانه‌اند که می‌اندیشند دستاورد آن‌ها برای مسلمانان چیزی جز عقب‌ماندگی، تحقیر، و انزوا نبوده است. آن‌ها دریافته‌اند که چگونه هماهنگی و همراستایی منافع حاکمان سکولار داخلی و قدرت‌های خارجی، تحفه تحقیر و

انزوا را برای مسلمانان به ارمغان آورده است. آن‌ها می‌پندارند که این دستاوردها زمانی بر جوامع مسلمین مستولی شد که اسلام را رها کردند. باید اذعان کرد که خوانش افراط‌گونه از اسلام که گروه‌های تکفیری از آن استفاده می‌کنند از درون همان اسلام گرایسی یا اسلام سیاسی بیرون آمده که در طول دهه‌ها پیش در جهان عرب ظهور یافته است و پاسخی به شکست ایدئولوژی‌های آزمون شده در جهان عرب است. با این تفاوت که گفتمان امروزه گروه‌های تکفیری با آشکار شدن دوگانگی ناشی از تحقیر، فرصت گسترش و کنش بیشتری یافته و با در اختیار گرفتن ابزار خشونت پیروان بیشتری را برای اقدام و کنش علیه بیگانگان فراهم ساخته است. تحقیر به مثابه زنجیره گفتمانی پیوند دهنده تمام انگیزه‌های گروه‌های افراطی و موتور محرکه خشونت مفرط آن‌هاست. تحقیر در دو بعد داخلی و خارجی قدرتمندترین استدلال برای وحدت آن‌ها حول محور اسلام افراطی است. اسلام در اینجا به عنوان محور ایدئولوژی فرض شده است، که گستره گفتمانی وسیعی دارد، تا گروه‌های افراطی و خشونت طلب بتوانند مدعاهای خود را درون آن بیابند. البته که این تعریف خواسته یا ناخواسته حول محور قدرت و به منظور هژمون کردن ایدئولوژی خود و به چالش کشیدن فراروایت‌های استیلا یافته بر جهان اسلام است. می‌توان مدعی شد این قصه پر غصه اکثر کشورهای خاورمیانه است. تضادهای همیشگی میان قدرت سیاسی مرکزی حاکم با گروه‌های مخالف است. نزاع‌های مداوم بر سر قدرت آمیخته با خشونت و بدون در برداشتن کوچکترین جغرافیای فکری و اندیشه‌ای مشترک. عراق به دلیل تاریخ آمیخته با خشونت، پتانسیل بالای گروه‌های سرخورده و ناامید، در برداشتن فرقه‌های گوناگون، عدم وجود دلبستگی قدرتمند هویتی در سطح ملی، و البته خلاء قدرت بعد از رژیم بعث، فرصتی طلایی برای خودنمایی و ظهور گروه تکفیری -داعشی را فراهم ساخت.

۲. چارچوب نظری و روش

در این مقاله با توجه به مبحث تحقیر و همچنین مطالعه وحشت‌آفرینی و خشونت گروه‌های تکفیری در کنار جذابیت آن‌ها برای برخی گروه‌ها و جوانان، از نظریه روان‌شناسی اجتماعی برای بررسی و فهم موضوع بهره گرفته شده است. «روان‌شناسی اجتماعی به عنوان علم مطالعه رفتار متقابل بین انسان‌ها یا علم مطالعه تعامل انسان‌ها شناخته می‌شود» (کریمی، ۱۳۷۸: ۸-۹). ورود روان‌شناسی به حوزه سیاست و اجتماع به

گذشته‌های دور بر می‌گردد. اما در دهه ۱۹۳۰ جهشی در این زمینه اتفاق افتاد. دو سؤال بن‌مایه این حرکت قرار گرفت. یکی اعمال و رفتارهای نازی‌ها که در چارچوب هیچ منطقی نمی‌گنجد و ذهن پژوهشگر خودبخود متوجه مسائل روانی عاملان جنایاتی می‌شد که فراتر از منطق سیاست و قدرت‌طلبی دست به خشونت می‌زدند و دیگر جاذبه‌ای که حرکت‌های فاشیستی برای مردم از جمله برای کارگران به وجود آورده بود و پژوهشگران مارکسیست توجیه طبقاتی برای آن نداشتند. توسعه روان‌شناسی جدید اجازه داد تا هم بتوان تحلیل جدیدتری از انگیزه‌های فردی در پیکار سیاسی به دست داد و هم اینکه مسائل روانی را در چارچوب جمعی مطرح ساخت (شریعت‌نیا و مطلبی، ۱۳۹۰: ۱۰۰). روان‌شناسی اجتماعی به عنوان چارچوب تحلیلی نظری، غنی از مفاهیمی است که بتوان پیدایش پدیده‌هایی همچون داعش را مورد بررسی قرار داد. در واقع خشونت‌های گروه تکفیری داعش آن‌چنان مورد توجه و مطالعه است و فضای سیاسی اجتماعی عصر کنونی را به همت بازنمایی رسانه‌ها تحت تاثیر قرار داده است، که نیازمند نگرشی روان‌شناسانه به اعمال و رفتار آن‌هاست.

پرسش اولیه دربارهٔ افرادی که به کارهای تروریستی دست می‌زنند این است که آیا آن‌ها افرادی منحصر به فرد هستند، یعنی اینکه آیا بیرون از مرز هنجارهای انسانی قرار دارند یا نه. اگر این فرضیه درست باشد، احتمال اینکه هر کسی بتواند به این کارها دست بزند کم می‌شود و سازمان‌های تروریستی سخت‌تر می‌توانند سربازگیری کنند، صرفاً به این دلیل ساده که جمعیت کوچک‌تری به تقاضای آن‌ها پاسخ مثبت خواهد داد. بر اساس سه آزمایش روان‌شناختی مهم، آستانه گرایش فرد به تروریسم - حتی در مواجهه با شواهد ضد و نقیض و با وجود زیاد بودن احتمال صدمه دیدن فرد - بسیار پایین‌تر از حد انتظار معمول است. این مطالعات تجربی عبارت است از آزمایش‌های آش (۱۹۵۲) دربارهٔ تطابق اجتماعی، آزمایش‌های میلگرام (۱۹۷۴) دربارهٔ تبعیت از دیگران و تحقیقات زیمباردو (۱۹۷۲) در زمینه زندگی در زندان (زیملر، ۱۳۹۳: ۳۰۴). در قالب این آزمایش‌های روان‌شناختی معروف، دربارهٔ گرایش به تطابق اجتماعی با دیگران؛ آن‌ها ثابت کرده‌اند که مردم عادی را به سادگی می‌توان وادار به انجام اعمال بیرحمانه کرد. زمانی که این آزمایش‌ها انجام شدند نتایج شان مورد پذیرش همگانی قرار نگرفتند. با این حال ابتذال شرّ به تبیین اصلی اواخر قرن بیستم برای مسأله شرارت دسته جمعی تبدیل شد. و علت این امر آن بود که تبیینی برای بدترین جنایت‌های قرن ارائه می‌داد، اکثریت بزرگی از مرتکبان را از

تقصیر مبراً می‌کرد. طبق داده‌های این آزمایشات، مسئولیت جنایت‌های هولناکی که در آلمان هیتلری و روسیه استالینی اتفاق افتادند عمدتاً با رهبران آن‌ها بود (عبدالملکی، ۱۳۹۴: ۵۰). زیرا باید اذعان کرد ساختاری که افراد تحت امر به مثابه افرادی فرمانبردار و غیر مسئول در آن قرار گرفته بودند، جنایات را به عنوان یک دستور انجام می‌دادند و هیچ‌گونه احساس یا مسئولیتی در قبال آن نداشتند.

به تعبیر هلیگارد این آزمایش نشان داد نقش‌هایی که افراد بر عهده می‌گیرند می‌تواند در شکل‌دهی نگرش‌ها و رفتارهایشان مؤثر باشد. این تمرین سر بریدن و قرار گرفتن در نقش جانی در داعش به تدریج باعث تغییر در نگرش مجرم نسبت به تکلیف مورد نظر می‌شود و فرد قربانی را مستحق سر بریدن و سلب حیات می‌داند (محمدزاده، ۱۳۹۴: ۹۰). این تجارب دال بر این است که ظرف زمانی و مکانی و بستر و زمینه و بافت اجتماعی رخدادها در کنار موقعیت خاص هر واقعه نیز از اهمیت شایانی در تحلیل وقایع بشری برخوردارند. و بسیاری از رفتارهایی که غیرانسانی تلقی می‌گردند ریشه در موقعیت فرد دارد و نه ریشه در سرشت و ذات وجود او.

در زندان ابوغریب، لیندی انگلند و دیگران، از شکنجه کردن زندانیان عراقی، عکس یادگاری می‌گرفتند. عکس‌ها در همه جای دنیا پخش شد و مایه‌ی شرمساری ارتش آمریکا شد و به عنوان ابزاری به دست دشمنان آمریکا افتاد. انگلند و سایر افراد دخیل در ماجرا، برای محاکمه به آمریکا احضار شدند. یکی از اعضای هیات دفاعی، تصادفاً فیلیپ زیمباردو، خالق آزمایش زندان استنفورد را به عنوان یک شاهد کارشناس وارد ماجرا کرد. انگلند در دفاع از خود گفته بود موقعیتی که در آن قرار گرفته بود با سوء استفاده‌ای که از زندانیان می‌کرده، رابطه‌ی مستقیم داشته است. او چنین اظهار داشت:

- قبل از ملحق شدن به این گروه، در کشتارگاه مرغ‌ها کار می‌کرده است؛
- کمترین آموزش را قبل از رفتن به عراق دیده بوده است؛
- لحظه‌ی ورود به ابوغریب، صحنه‌ی سوء استفاده کردن از زندانیان را دیده که نگهبانان را سرگرم می‌کرده‌اند؛
- و اینکه نظارت بسیار کمی بر رفتار نگهبانان می‌شده. گویی آن‌ها مجوز داشتند هر جور که می‌خواهند با زندانی‌ها رفتار کنند. در نهایت توجیه او این بود: از چیزی که از من انتظار می‌رفت تبعیت کردم؛ آنچه (دست کم تا حدی) از طرف شواهد روان‌شناسی حمایت می‌شد. به این ترتیب، با قرار گرفتن در چنین موقعیتی راهی

برای او نمانده بود جز اینکه آنچه از او توقع می‌رفت، انجام دهد؛ مثل نگهبانان آزمایش استنفورد (ریچاردسون، ۱۳۹۸ : ۱۸۲-۱۸۳).

توجه به تمایزی که زیملباردو بین «فرد» و «موقعیت» قائل می‌شود، روش مناسبی برای توضیح اصطلاحات موقعیت‌گرایی (situationism) و خلق‌گرایی (dispositionism) به شمار می‌آید که این تمایز در کل این اثر دیده می‌شود. چند «فرد خاطی» حوادث ترسناک ابوغریب را به وجود آوردند. آیا موقعیتی که در آن قرار گرفته بودند باعث بروز چنین مسأله‌ای شد؟ می‌توانیم تصور کنیم که عوامل درونی (خلقیات) یا عوامل بیرونی (موقعیت‌ها) یا ترکیبی از آن‌ها بر رفتار تاثیر می‌گذارد. از دیدگاه طرفداران موقعیت‌گرایی، عوامل بیرونی مختلفی از جمله موقعیت کشور در نظام بین‌الملل گرفته تا قوانین اجتماعی ضروری حاکم بر زندگی روزمره بر رفتار ما تاثیر می‌گذارند. در رهیافت خلق‌گرایی نیز رهیافت‌های مختلفی در مورد عامل رفتار افراد- ساختارهای دانش، باورها، شخصیت‌ها و نظایر آن- مورد توجه قرار می‌گیرد. از این تمایز ساده برای تبیین و مقایسه نظریه‌های روان‌شناختی مختلف با هدف شناخت سیاست بهره گرفته می‌شود و مشخص می‌شود که چگونه می‌توان با به کارگیری آن‌ها، نسل‌کشی، رفتار انتخاباتی، نژادپرستی، ملی‌گرایی، تعارضات بین کشورها و سایر رفتارهای سیاسی را توضیح داد (هاوتن، ۱۳۹۶ : ۲۲-۲۳).

زیملباردو به این نتیجه رسید که افراد به این علت به ورطه ستمگری می‌افتند که به طور طبیعی و سنجیده خود را با نقش‌ها و نمایشنامه‌های مسموم کننده‌ای که با موقعیت‌های خاص همراه است، تطبیق می‌دهند. در شرایط اجتماعی-سیاسی عراق، محیطی را مشاهده می‌کنیم که همواره قدرت موقعیت رفتار افراد و گروه‌های ناراضی را سامان می‌دهد. جنایات حاکمان بعث، در کنار انزوا و تحقیر اجتماعی و رفتارهای خشونت‌آمیز برای حل مسائل فی‌مابین همه به طریقی بر نوع و چگونگی رفتار افراد تاثیر می‌گذارند. در مبحث روان‌شناسی اجتماعی می‌توان دریافت چگونه ایده‌ای حقیقی یا خیالی و حتی چگونگی بازنمایی آن منجر به کنش و رفتاری اجتماعی می‌شود. در جامعه عراق که تاریخی همراه با خشونت، نابرابری و رنج‌های اجتماعی داشته است. انتظار ایده‌ای ملی برای همگامی و همراهی خرده هویت‌ها عبث است. ایده افراط‌گرایی اسلامی در چنین بستری ظهور یافته و قدرت موقعیت جامعه عراق این گروه‌ها را به سمت تلخ‌ترین خشونت‌ها سوق داده است. در این پژوهش تلاش شده است داده‌های لازم از روش کیفی مورد تحلیل گیرند.

روش‌شناسی کیفی به محقق اجازه می‌دهد تا به داده‌ها نزدیک شود و از آن طریق جنبه‌ی تحلیلی و مفهومی خود را از داده‌ها به دست آورد. نزدیک شدن به داده‌ها به معنای تعامل با مردم مورد مطالعه، یادگیری فرهنگ، عقاید، ارزش‌ها، الگوهای رفتاری و زبان آن‌ها و تلاش برای درک احساس، انگیزه‌ها و هیجانات آن‌هاست. محقق کیفی رفتار اجتماعی را درک می‌کند، چون او ادراک شخص، تعبیر او از واقعیت و چگونگی ارتباط آن‌ها با رفتارشان را کشف می‌کند و با قرار دادن خود به جای شخص دیگر به این درک می‌رسد (دلاور، ۱۳۸۹: ۳۰۸). در تحلیل ساختاری از تاثیر ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر ساخت سیاسی سخن گفته می‌شود (توحیدفام، ۱۳۸۹: ۳۴). بر اساس هستی‌شناسی پژوهش کیفی، انسان‌ها خود ساختارهای واقعیت را فرمول‌بندی می‌کنند، گرچه به فرد پژوهشگر نیز مربوط می‌شود. کامستوک (۱۹۸۲) واقعیت انسانی - اجتماعی را مشتمل بر اعمال، فعالیت‌ها، گفتارها، نمادها و ساختارهایی می‌داند که به صورت تاریخی و در متن جامعه با مشارکت انسان‌ها ساخته و پرداخته می‌شود. واقعیت اجتماعی به مثابه تولید فرایندهایی تلقی می‌شود که از آن طریق کنش‌گران اجتماعی معانی کنش‌ها و موقعیت‌ها را با یکدیگر به بحث می‌گذارند. به تعبیر والیمن (Nicholas Walliman) (۲۰۰۶) واقعیت اجتماعی محصول تغییر دائمی فهم است (صادقی فسائی و ناصری‌راد، ۱۳۹۰: ۹۰-۹۱). در پژوهش مورد نظر فهم زمینه‌های اجتماعی پیدایش گروه‌های تکفیری در کنار فعل و انفعالاتی که از درون این معنا در اجتماع تعیین یافته است، دارای اهمیت است. به همین منظور تلاش شده است تا موضوع مورد پژوهش در سطوح فردی - به عنوان مبنای رفتارهای فرد در جامعه و رابطه او با گروه - سطح تحلیل گروه‌های فراملی - به منظور تبیین نقش گروه رادیکال - تکفیری داعش و تعاملات آن به دیگر گروه‌ها و اجتماع ملی - و سطح تحلیل فراملی - به عنوان معنایی که در سطوح بین‌المللی بر هویت‌یابی و خلق معنا در ذهن و روان این گروه‌ها حک شده است - استفاده شود.

۱.۲ تروما و رنج اجتماعی

کلمه تروما (Trauma) ریشه در یونان دارد، و در اصطلاح به معنای زخم و صدمه است. تعریفی که اغلب مورد استفاده است و در ظاهر مفهوم روشنی است، در حالیکه این کلمه بصورت متغییر مورد استفاده بوده نه تنها برای توصیف ناگواری (horrific) بلکه اغلب (بطور بالقوه برای حوادث تهدید کننده زندگی)، همچنین تجارب کسانی که در معرض آن

حوادث هستند و پاسخ به آن تجربه را نیز در بر می‌گیرد. (Roni Berger, 2015 : 8). تروما بطور موسع به عنوان تجاربی است که درد، ترس، یا پریشانی هیجانی را ایجاد کرده و اغلب بصورت نتایج فیزیولوژی و روان-اجتماعی (physiological and psychosocial) باقی می‌ماند (Bowen & Murshid, 2015). یک ترومای بزرگ همزمان به وسیله تعداد زیادی از افراد می‌تواند تجربه شود، افرادی که در یک حادثه ایزوله شده حضور دارند یا بصورت مداوم در طی دهه‌ها در شرایط جنگ‌های داخلی و نزاع‌های نظامی مثل لیبیا، سودان و خاورمیانه قرار دارند. زمانیکه چنین گسترده و مشترک در معرض تحولات تکنولوژی، سیاسی، اقتصادی یا فیزیکی قرار می‌گیرند، تروما بوسیله تعدادی گروه معین تجربه می‌شود و تجربه‌ای که بطور اساسی مغایر با هویت و ارزش اصلی تفسیر می‌گردد. این نوع تروما به عنوان بیشترین تهدید، با استقامت طولانی مدت در حافظه یا ناخودآگاه جمعی مشاهده می‌شود (Roni Berger, 2015 : 10-11). تروما به عنوان یک زخم در هویت اجتماعی تصور می‌شود. رنج دسته جمعی - خواه دوتایی، گروهی، اجتماعی، یا تمدنی - به سادگی به عنوان شبکه مادی وجود ندارد. آن باید در وجود متصور شود. سؤال محوری این نیست که چه کسی این را نسبت به من انجام داده، بلکه این است که چه «گروهی» این عمل را نسبت به «ما» انجام داده است؟ نخبگان، رهبران سیاسی، و مولدان سمبل‌ها به هر طریقی ادعاهای رقابتی ایجاد می‌کنند. آن‌ها شخصیت‌های اصلی و خصم را شناسایی می‌کنند و آن‌ها را درون روایت‌های اتهامی برای شاهدان به عنوان بخش سوم می‌بافند و مطرح می‌کنند. وقتی گروه‌های اجتماعی حوادث را به شدت خطرناک تفسیر می‌کنند، رنج یک موضوع نگرانی جمعی، دلواپسی فرهنگی، درد اجتماعی (social panic)، ترس به شدت ناخوشایند، و اضطراب فاجعه‌بار (catastrophic anxiety) می‌شود. «ما» باید از طریق روایت و کدگذاری ساخته شود، و این همان هویت جمعی است که خطر را تجربه می‌کند و با آن مواجهه می‌شود. صدها و هزاران نفر ممکن است زندگیشان را از دست داده باشند، و ممکن است بیشتر از آن درد شدیدی (grievous pain) را تجربه کرده باشند. ولی هنوز برساخته‌ی ترومای فرهنگی مشترک بطور خودکار تضمین نشده باشد. زندگی‌های از دست رفته و دردهای تجربه شده واقعیت‌های فردی هستند، ترومای مشترک وابسته به فرایندهای تفاسیر فرهنگی هستند. ترومای فرهنگی وقتی اتفاق می‌افتد که اعضای یک جمع احساس کنند آن‌ها موضوع یک حادثه وحشتناک بوده‌اند که علائم غیرقابل تغییری بر آگاهی گروهی‌شان برجای گذاشته، و برای همیشه در حافظه آن‌ها باقی مانده است و هویت آینده آن‌ها را در

روش‌های بنیادی و غیرقابل بازگشت تغییر می‌دهد (Alexander, 2012 : 2-6). در خاورمیانه و جهان عرب دو ترومای تاریخی، تحولات عمیق و تضادهای وسیعی را در روند تاریخی این منطقه برجای گذاشته است. هولوکاست در اروپا و بازنمایی آن به عنوان یک تروما برای یهودیان. آن‌ها خود را قربانیان و موضوع اصلی این فاجعه قلمداد کردند و بدین منظور خود را ذیحق برای داشتن یک دولت و هویت مستقل دانستند دوم شکست ۱۹۶۷ اعراب، کشتارها و فجایع اسرائیل که حتی در صبرا و شتیلا تا حد نسل‌کشی هم ادامه داشته در حق مردم فلسطین، لبنان، سوریه و کل اعراب است. این فجایع در اذهان کلیت اعراب خاورمیانه به عنوان یک تروما دانسته می‌شود و در گوشه و کنار جهان عرب خرده هویت‌هایی برای مقابله با آن ظهور یافته است. ولی اعراب و مسلمانان به خوبی نتوانستند آن را بازنمایی کنند و حقوق نهفته خود در آن را استیفا کنند به همین دلیل این زخم به عنوان یک تروما روح و روان اعراب را آزار می‌دهد و چون منتهی به امید نبوده است، باعث سرخوردگی بیشتر شده است.

۲.۲ بازنمایی تروما

کارکردهای رسانه‌ای، درک ما را از فضا و زمان بازسازی کرده‌اند. به گونه‌ای که تمیز بین نمایش و واقعیت ناممکن شود. در دنیای حاد واقعیت کنونی، رسانه‌ها می‌توانند با آفرینش دنیای شبیه‌سازی شده، هر امر «غیرواقعی» را «واقعی»، و هر «نیست» را «هست» جلوه بدهند و بر قامت بحرانی که تولد نیافته، جامعه هستی بپوشانند (وبالعکس). امپریالیسم خبری در دنیای امروز، با اتکا به قدرت فناوری، به شکلی نظام‌مند در ایجاد بحران، جهت دهی به افکار عمومی جهان و شکل‌گیری عقاید و گرایش‌ها و رفتارهای مورد نظر خود تلاش می‌کند. این نوع امپریالیسم، با تولید و بازتولید انبوه نشانه‌ها و صدور آن‌ها، جهان را در متن و بطن یک ناامنی یا بحران جهانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی قرار داده است (تاجیک، ۱۳۸۹ : ۲۰۱۸). در عصر کنونی بیش از همه چیز این حوادث تاریخی و وقایع تلخ تاریخی است که می‌تواند دستخوش تحریف، تعریف، بازتعریف و بازنمایی رسانه‌ای قرار گیرد و آنچه هست کم ارزش‌تر یا بسیار پر قدرت‌تر از آنچه بوده بازنمایی گردد. بطوریکه در هویت‌یابی گروهی و یا نگرش دولت‌ها و صد البته بیشتر جوامع موثر باشد. در جهان عرب به دلیل بازنمایی‌هایی که در مورد ناکامی‌های خود در تاریخ معاصر وجود داشته، باعث گشته است که عده‌ای به دنبال عظمت گذشته خود باشند و با بازنمایی آن در

قالب مفاهیم و المان‌های معاصر آدرس جدید و تصور جدیدی را به جامعه عربی تلقین کنند. در واقع بازخوانی تروما است که در کنش جمعی و در تنظیم روابط با گروه‌ها و حتی دولت‌ها و محیط بین‌الملل مهم و موثر است.

۳. شکست ۱۹۶۷ بزرگترین ترومای تاریخی اعراب

در مورد اعراب تاسیس اسرائیل، شکست ۱۹۶۷ و فجایع اسرائیل از بدو تولد تاکنون برای اعراب به عنوان یک ترومای تاریخی شناخته شده است و همیشه در هر موقعیتی در جهان عرب خود را نشان داده است. بطوریکه طبق برخی از نظریات، رادیکالیسم اسلامی در پاسخ به این ترومای تاریخی شکل گرفته است. اما همانطور که بیان شد ترومای تاریخی بصورت یک فرهنگ در ذهن و جان و در عمیقترین لایه‌های اجتماعی خود را فریاد می‌آورد. پس نمی‌توان بصورت علت و معلولی این موضوع را به ترومای یهودیت نسبت داد. اما در جهان عرب ناکامی اعراب برای ایستادن بر سرنوشت خود از زمانی خدشه دار شد که در ۱۹۶۷ در برابر اسرائیل در شش روز شکست خوردند و سرزمین‌هایی را که از دست داده‌اند نتوانسته‌اند تاکنون از این کشور پس بگیرند. این فرایند ناکامی ریشه در این شکست تاریخی دارد که همیشه اعراب را آزار داده است.

شاید بزرگترین شکست برای ملی‌گرایی عرب موقعی آمد که اسرائیل کوچک قدرت‌های عربی را در شش روز شکست داد (Zirkle, 2007: 48). این شکست‌ها، نه تنها ناسیونالیسم، بلکه استقلال و عزت اعراب را از بین برد. به ناچار برخی از رهبران عرب دست به دامان غرب شدند. آن‌ها تداوم قدرت خود را وابسته به غرب می‌دانستند و بنابراین به ناچار آرمان فلسطین را فراموش کردند. این اتفاق دیگری بود که جامعه عربی را از رهبران خود منفک کرد و آن‌ها را ناچار به چاره‌جویی کرد. به فراخور نوع نگاه اعراب به این ناکامی‌ها و شکست‌ها و همچنین نوع بازنمایی آن در جامعه عربی و البته چگونگی تحت تاثیر بودن از آن ترومای تاریخی، واکنش اعراب هم به آن متفاوت بود. در پی این ترومای تاریخی و به دنبال شکست‌های پی در پی حس تحقیر گسترش یافت. که می‌توان ادعا کرد اکنون منجر به فرهنگ تحقیر شده است. جوانان عرب در محیط منطقه‌ای و محیط بین‌المللی و در بازی‌های رسانه‌ای نشانه‌های ضعف اعراب را جوری دیگری، متفاوت از رهبران عربی رمزگشایی می‌کنند. آن‌ها دریافته‌اند که مظالم آن‌ها تنها ریشه در محیط بین‌الملل و یهودیان و مسیحیان ندارد، بلکه در عمق فکر و کنش رهبران عرب هم ریشه

دارد و زمانیکه آن‌ها از هر راهی برای رسیدن به اهداف خود برای عزت اعراب باز می‌مانند و در واقع در مسیر خود راه‌های بدون خشونت را نیابند آن‌گاه این حس ناامیدی منجر به گسترش حس تحقیر می‌شود و از دل آن خشونت بیرون می‌آید. مهم نیست که ایده مرکزی که از آن صدای خشونت شنیده می‌شود چیست؛ مهم این است که احساس تحقیری که از دل ناامیدی بیرون بجهت نتیجه‌اش خشونت است.

۴. تحقیر محرکی محیطی

رنج اجتماعی (social sufferin) وقتی بی‌پاسخ می‌ماند و رسانه‌ها یا افکار عمومی آن را طوری بازنمایی کرده‌اند که یک قوم، یا گروه یا ملتی توان پاسخ‌گویی یا انتقام یا حتی التیام آن رنج اجتماعی را نداشته باشد، آنگاه این حس تحقیر است که ریشه می‌دواند و با بن‌بست و ناکامی، راه مقابله به مثل را در انتقام می‌جوید. این جاست که تروریسم ریشه می‌دواند و خشونت سر بر می‌آورد. همانطور که رسانه‌ها و افکار عمومی در رشد حس تحقیر و بازنمایی تروما نقش دارند، بازنمایی تروریسم نیز از این اهمیت برخوردار است. تروریسم نیز در قالب کشتار عده‌ای فقط به منظور کشتار و ضربه‌زدن به خصم معنا ندارد، بلکه معنای اصلی را، در بازنمایی عمومی و حس انتقامی که وجهه عمومی پیدا کرده است، جستجو می‌کند.

۱.۴ فرهنگ تحقیر

معنی احساس حقارت و خیانت در خاورمیانه نمی‌تواند جدا از یک جهان و گذشته ارتباطی باشد. سؤال مرکزی این است که چگونه تجارب، معانی هیجانی می‌دهند و چگونه این معانی، به اشکال معینی از عمل و اقدام مشروعیت می‌دهند و بدین ترتیب آینده تعاملات را شکل می‌دهند. مسئله این است که آیا عامل تحقیر به معنای آسیب زدن است یا خیر، بلکه در عوض یک تحلیل از معنا در استفاده و تکمیل آن از طریق یک سری تعاملات تاریخی در طول زمان است. هیجانات مثل احساس حقارت یا خیانت جهانی هستند؛ اگرچه آن‌ها در اشکال ویژه فرهنگی و در پاسخ به حوادث به خصوص متن محور و تاریخمند معنادار هستند (70 : Fattah & Fierke, 2009). تحقیر به مثابه امری فرهنگی همانطور که متن محور و تاریخمند است، می‌تواند بر فرهنگ، کنش و اقدام جمعی و فردی

جوامع تاثیرگذار باشد. همانطور که از حوادث متاثر است بر حوادث و رویدادها تاثیر می‌گذارد و یا آن‌ها را بر می‌سازد. البته به مثابه امری فرهنگی در طول زمان نیز می‌تواند تغییر کند و رویکرد آن معطوف به آینده است.

وقتی که شما متقاعد شوید که دیگران در قلمرو خصوصی زندگی شخصی شما نفوذ کرده‌اند و شما را کاملاً وابسته کرده‌اند، حقارت به اوج می‌رسد. حقارت یک حس عدم مالکیت در حال حاضر و حتی بیشتر در راستای آینده را پوشش می‌دهد، آینده‌ای در تخالف کامل با یک گذشته شکوهمند و ایده‌آل. آینده‌ای که در آن شرایط، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شما به وسیله دیگران دیکته شده است. حقارت در درجات مختلف میان همه فرهنگ‌ها و جوامع وجود دارد. شبیه کلسترول، هم اشکال خوب و هم اشکال منفی دارد. یک درجه معینی از حقارت می‌تواند محرکی باشد، برای ارتقای اجتماعی از طریق کار سخت: «من باید به شما ثابت کنم، من واقعا می‌توانم». برای احساس حقارت، «حقارت خوب» نیازمند یک حداقل اعتماد به نفس و شرایط مفید است. در مقابل، احساس حقارت بدون امید منجر به ناامیدی می‌شود و پروراندن اشتیاق برای انتقامی است، که به آسانی تبدیل به انگیزه‌ای در جهت نابودی می‌شود. اگر شما نمی‌توانید به سطحی از آن‌هایی که احساس حقارت می‌کنید، برسید، حداقل شما می‌توانید آن‌ها را پائین بکشید در سطح خودتان. امروز این فرهنگ «احساس حقارت بد» حضور زیادی در قسمت‌های بزرگی از جهان اسلامی - عربی دارد (Moisi, 2009 : 51-50). موضوع احساس حقارت چارچوب کاربردی مهمی برای توضیح و تفسیر مسائل و اتفاقات خاورمیانه و جامعه عربی می‌باشد. ژئوپلیتیک تحقیر در این منطقه رفتار و کنش دولت‌های هژمون و نیروهای ضد هژمون منطقه را به سمت خشونت ساختاری سوق داده است. یعنی به عنوان یک ساختاردهنده رفتار جمعی و فردی در خاورمیانه عمل می‌کند که در درون خود خشونت را بازتولید می‌کند و تداوم می‌بخشد. این فرهنگ در دل خود هویت ملی را نشانه می‌رود و باعث تقویت گروه‌های فروملی می‌گردد. زیرا خواسته‌های خود را در سطح ملی نمی‌بینند و اعمال رهبران خود را در راستای تجسم بخشیدن به ارزش‌های ملی نمی‌دانند و از طرف دیگر ایده‌ها و علائق خودشان نیز توانایی هژمون شدن در سطح ملی را ندارد. بنابراین روی به سوی هویت‌هایی می‌آورند که بتوانند خواسته‌های خود را تحقق بخشند و تاحدودی با هویت یافتن گروهی نه تنها از ناکامی فردی گریزان شوند، بلکه در قالب گروهی از مزایای جمعی گروه و از توزیع ارزش‌هایی که در گروه است، بهره‌مند شوند. در هر صورت

بحران‌های حل نشده و متداوم در کنار ساختارهای ضعیف و ناکارآمد و مسئله‌های زیاد اجتماعی حل نشده آینده مبهمی را پیش روی مردم خاورمیانه و جامعه عراق قرار داده است. این ساختارها برای شخصیت و منش افراد و گروه‌هایی که تحت تاثیر احساس تحقیر قرار دارند تاثیرگذار است. انباشت احساس تحقیر در نهایت منجر به بروز و واکنش می‌گردد، که امروزه این واکنش‌ها در قالب گروه‌های تکفیری بازتاب یافته است. این ساختار لاجرم افراد دارای شرایط مشترک و علائق مشترک را به سمت تشکیل گروه و به امید یافتن راه حلی برای پایان شرایط اسفبار خود سوق می‌دهد.

۵. ساختارهای گسترش دهنده ناکامی و ناامیدی در جامعه عراق

ساختارهای شکل دهنده به حس تحقیر در سه سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی قابل بحث و بررسی هستند. برخی از حوادث بر کلیت جهان عرب تاثیرگذار بوده و برخی شرایط صرفاً جامعه عراقی را تحت تاثیر قرار داده است و جزء لاینفک جامعه عراق و حتی جغرافیای عراقی بوده است. برخی از این ساختارها ریشه در تاریخ اعراب دارد که کلیت جهان عربی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و اتفاقاً ادعای گروه تکفیری داعش هم اگرچه با تمرکز بر عراق اتفاق افتاد ولی به جامعه عربی و کلیت قوم عرب و تاریخ آن‌ها متصل است. اکثریت داعیه‌های آن‌ها از جمله دولت اسلامی، خلافت و غیره بر این امر تاکید دارد.

۱.۵ زوال تمدن اسلامی در برابر پیشرفت‌های روزافزون غرب

یکی از موضوعاتی که گروه‌های تکفیری داعشی مورد توجه داشتند، عظمت‌طلبی بوده است، که ریشه در انزوا و تحقیری تاریخی مسلمانان نسبت به غرب و تمدن غربی بوده است. این داعیه از سوی گروه‌های تکفیری در مقابله با ذلت و ناکامی است که چه از سوی حاکمان عرب و چه در تقابل با پیشرفت‌های تمدن غربی وجود داشته است. گروه‌های تکفیری عقب ماندگی مسلمانان را در دوری از اسلام خالص و روی کارآمدن افراد نالایق و مطیع غرب می‌دانند. غربی‌هایی که که نگاه کهنتری به مسلمانان و مردم خاورمیانه داشته‌اند. به عبارت دیگر با عینیت تحقیر و انزوای جامعه اسلامی راه‌حل‌های توأم با خشونت و به اصطلاح سیاسی‌تر از سوی اسلام‌گراها مطرح می‌گردید. یعنی هرچه از همکاری و

هماهنگی حکام جوامع اسلامی با غرب می‌گذشت و عایدی جز تحقیر و فقر و انزوا برای مسلمانان نداشت، راه‌حل‌های خشونت‌آمیزتر و رادیکال‌تر جایگاه بهتری پیدا می‌کردند. یعنی باید اذعان کرد به دلایل زیادی که در بستر تاریخ تعامل اسلام و غرب وجود دارد، مسلمانان تجربه رابطه برابر با غرب را در ذهن خود متصور نبوده‌اند.

اهمیت مقاومت فرهنگی جهان اسلام و مشخصاً خاورمیانه در مقابل مدرنیته به حدی است که جهان اسلام را به قوی‌ترین کانون مقاومت فرهنگی و ایدئولوژیک در مقابل غرب تبدیل کرده است (ریبیعی، ۱۳۹۱: ۱۷). این تقابل فراتر از نزاع بر سر نوع و صورت‌بندی ساختار سیاسی است، بلکه خاورمیانه با اتکا به یک نظام عقیده‌ای و سنتی عمیق و باورهای اعتقادی مستحکم، تضاد خود با غرب را عمیق‌تر می‌پندارد و اساساً در پندار بسیاری از اندیشمندان اسلامی هیچ‌گونه راه تعامل مسالمت‌آمیزی بین اسلام‌گرایان و غرب وجود ندارد. اسلام‌گرایی که در قالب گروه تکفیری داعشی مطرح شده، به عنوان نسخه نجات بخش و عزت‌دهنده به مسلمانان تلقی شده است. گروه تکفیری داعشی بارها با این موضوع اشاره می‌کنند و یکی از المان‌های قوی گفتمان خود را قدرت‌یابی به منظور دست یافتن به عظمت در مقابله با آن حس تحقیر در برابر غرب و دستاوردهای آن است.

۲.۵ مداخلات پیوسته غرب

بطور عینی ریشه مداخلات غرب که منجر به تحولات امروز در جهان اسلام شده است راه، باید در عصر استعمار و عصر قیومیت دانست. بعد از اضمحلال خلافت و برجیده شدن امپراطوری عثمانی سیطره غرب به شکل نظام‌های قیومیت فرانسه و بریتانیا وارد منطقه شدند، تا آنچه از عهد تشکیل خدیوی مصر به آن اندیشیده شده بود را تجسم بخشند و آن چیزی نبود مگر تصمیم استراتژیک برای پارچه پارچه نمودن منطقه. فلذا به اعتقاد یک اندیشمند فلسطینی:

دنیای عرب کنونی، نتیجه آن مرحله است. استعمار کهن برای هند وحدت و یکپارچگی آورده بود، اما برای سرزمین‌های عربی تجزیه و انفکاک! راه این تجزیه از طریق تشکیل دولت صهیونیستی بود. برای ورود به این راه باید نقش قومیت تقویت می‌شد تا اتحاد اسلامی حاصل نگردد. قومیت برای ایران و ترکیه معنا داشت، چون دولت بودند. اما برای مردم عرب که دولت - ملت را نساخته بود، جزء قوم‌گرایی حاصلی نداشت. دلیل ناکامی قومی‌گرایی‌های عرب مثل ناصر یا بعث، حتی قذافی این

روان‌شناسی اجتماعی پیدایش گروه‌های تکفیری در عراق (سید رسول حسینی و دیگران) ۱۰۷

بود که در یک سرزمین واحد، شکل «ملی‌گرایی» را ترویج دادند. دهه پنجاه عصر جنبش‌ها بود نه تنها در دنیای عرب بلکه در ایران، آفریقا و آسیا (مصدق، نکرومه، لومومبا، سوکارنو و ...). جنبش‌هایی بروز کرد که عموماً ناکام ماندند چرا که امریکا عمیقاً با ناسیونالیسم مشکل داشت (موجانی، ۱۳۹۴ : ۴۹).

بنا به گفته برنارد لوئیس (Bernard Lewis) «نیروهای مسلط در جهان اسلام اکنون نیروهای خارجی هستند. آنچه‌ای که به زندگیشان شکل می‌دهد، نفوذ غرب است. آنچه به آنها حق انتخاب می‌دهد رقابت‌های غربی است». در واقع با تنزل تاریخی ریشه‌های فرهنگ اسلامی - عربی، و با اثرات جمعی ناامیدی‌های پی در پی، احساس حقارت تقویت و تعمیق شد (Moisi, 2009 : 55). حسی که در نگاه مسلمانان دوگانگی و خصومت را در پی داشته است. زیرا سابقه تاریخی تعاملات غرب و دنیای اسلام هیچ موقع خارج از رویکرد تحقیر و نگاه از بالا به مسلمانان نبوده است. این رویکرد از آغاز فرایند زوال تاکنون ادامه داشته است. این حس در برخی از برهه‌های تاریخی به حس تنفر تبدیل شده است. در آخرین آن باید از حمله به دوکشور اسلامی نام برد. حمله امریکا به افغانستان و عراق چه در دهه ۹۰ و چه در اوایل هزاره سوم از سوی برخی از اسلام‌گراها ادامه جنگ‌های صلیبی دانسته شد. البته از سوی دولت بوش پسر نیز به همین عنوان نامیده شد. آن‌ها هم ادعا کردند که این جنگ خیر علیه شر است و با عدم استناد کافی از نظر حقوق بین‌المللی لاجرم به اصل جنگ پیشدستانه روی آوردند و آن را جنگ خیر دانستند. در پی این مداخلات، گروه‌های افراطی اسلامی دست به کار شدند و جنگ خود را در رویارویی با امریکا تعریف کردند و این کشور را دشمن درجه اول مسلمانان قلمداد کردند. این موضوع در اغلب جامعه مسلمانان صرفاً نبردی سیاسی میان دولت‌ها و ملت‌ها نیست، بلکه تبدیل به موضوعی عاطفی شده است که در فرهنگ جوامع اسلامی ریشه دوانده است و تبدیل به حس عمیق بیگانگی نسبت به غرب شده است. که هر آینه گرد هر پرچمی که ضدیت با غرب را داشته باشد جمع خواهد شد و خصومت و ضدیت تاریخی خود را آشکار خواهد ساخت.

۳.۵ حضور امریکائی‌ها در منطقه

وسلی کلارک فرمانده ی کل پیشین نیروهای ناتو می‌گوید:

کمی پس از واقعه یازده سپتامبر، در پنتاگون لیستی به او نشان دادند که شامل هفت دولت ناباب بود که قرار بود طی پنج سال آتی، به آن‌ها حمله شود. نام عراق، لیبی، سوریه و ایران در این فهرست بود. جنگ طلبان طرفدار بوش نمی‌خواستند فرصت بی‌نظیر حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر را از دست بدهند. بنابه گفته کلارک آن‌ها می‌خواستند از فرصت استفاده کنند و تا تنور داغ است نان را بچسبانند و با راه انداختن جنگ‌های متعدد، خاورمیانه را بی‌ثبات و زیر و رو کنند و سپس آن را تحت کنترل خود درآورند. دلایل شرافتمندانه برای انجام این کار را بعدها می‌توان جور کرد! (تودنهوفر، ۱۳۹۴: ۲۷).

این بازی نامبارکی است که همیشه غرب با مسلمانان داشته است و اکنون در قامت امریکا تداوم دارد. آن‌ها نمی‌توانند سبک زندگی اسلامی را بپذیرند، و از طرفی فرهنگ غربی هم نمی‌تواند از سوی جامعه اسلامی به راحتی هضم گردد و پذیرفته شود، بنابراین این تعارضات ریشه‌ای هویتی و ذاتی دارد، که با احساس برتری طلبی غربی‌ها همیشه در ماهیت خود حل‌ناشدنی و تنش‌زاست. این حس برتری طلبی نه تنها اجازه رشد دموکراسی را در این کشورهای نمی‌دهد بلکه به دلیل ماهیت رابطه‌ای که با کشورهای عربی ترسیم می‌کند تضاد و نابرابری‌های اجتماعی را در جامعه عرب به دنبال خواهد داشت. البته روی دیگر سکه رشد منازعاتی است که همواره با اسلام‌گرایان در این کشورها ادامه خواهد داشت و بنابراین هیچ موقع مسائل کشورهای عربی به پایان نخواهد رسید، بلکه از شکلی به شکلی دیگر تغییر چهره پیدا خواهد کرد. این نزاعی است که مورد علاقه سیاستمداران غربی است و با این حربه که تضاد میان فرهنگ و هویت غربی با فرهنگ و هویت اسلامی ریشه‌ای و عمیق است، همواره باعث بدفهمی افکار عمومی غربی و همیشه باعث ماجراجویی‌های جدید در خاورمیانه شده است. از طرف دیگر حضور و مداخلات امریکاییها در عراق و منطقه باعث تقویت احساس تنفر و خصومتی می‌شود که تعیین کننده قدرت موقعیت برای تعیین رفتارهای گروه‌های تندرو و افراطی اسلامی است.

اسپوزیتو معتقد است: «اگرچه دین نقش مهمی را در جذب و بسیج کردن اعضا و یا انگیزه بخشیدن به آن‌ها ایفا می‌کند، اما مهم‌ترین انگیزه افراد برای پیوستن به این گروه‌ها از فهرست نارضایتی‌ها و اعتراضات آن‌ها نشات می‌گیرد: اعتراض به تهاجم نیروهای نظامی خارجی به منطقه و کشتار ده‌ها هزار نفر از شهروندان عراق و سوریه». همچنین مطالعات نشان می‌دهند که عوامل دیگری چون خشونت اخلاقی، نارضایتی‌های سیاسی، فشارها و جست و جو برای یافتن هویتی جدید و حس تعلق و هدفمندی از دیگر عواملی هستند که

هزاران جوان را به سوی گروه‌های افراطی همچون داعش سوق می‌دهند. در عین حال جاذبه‌های ایدئولوژیک این گروه و خلاء‌های هویتی و معنایی در جهان مدرن، زمینه پیوستن بسیاری از گروه‌های حاشیه‌ای و رانده شده از اجتماع و سیاست در غرب و شرق عالم را به این گروه فراهم آورده و با لیبیک گفتن به ندای داعش، جنبه جهانی و فراملی به این شبکه تروریستی بخشیده‌اند (کسرایی و داوری مقدم، ۱۳۹۴: ۲۰۴). در چنین فضای معنایی گروه‌های تکفیری-داعشی می‌توانند میان تخریب بغداد در ۱۲۵۸م به دست مغولان، و حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ ارتباط برقرار می‌کنند. این خوانش تاریخی قسمتی از تلاشی است، هم به وسیله میانه روهای اسلامی و هم شبه نظامیان اسلامی برای استفاده از گذشته جهت ارائه معانی سیاسی و اخلاقی به عصر حاضر. رفرنس‌های متعددی در متون اسلام‌گرای شبه نظامی نسبت به آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی به عنوان "جنگ‌های صلیبی" وجود دارد که خاطره بسیاری از تهاجمات مسیحیان به جهان اسلام را به یاد می‌آورد. این خاطرات جمعی با آن شکوه امت مسلمانان در گذشته ترکیب می‌شود، شکوهی که به وسیله بنی‌امیه، بنی‌عباس و خلافت عثمانی نمایندگی می‌شده. همانطور که گفته شده بازگشت آن آرزو بر احساس حقارت غلبه می‌کند (Fattah & Fierke, 2009: 74-75). این همان عظمت طلبی برای گریز از حقارت تاریخی است که بر ذهن و فکر تندروهای افراطی مستولی گشته و البته موافقینی هم در بدنه جامعه عراقی به همراه خواهد داشت.

۴.۵ انحلال خلافت

انحلال خلافت عثمانی بازتاب‌های زیادی داشت، از ناسیونالیست‌های عرب که خوشحال شدند تا دانشگاه‌های الازهر و رشید رضا که با انحلال خلافت مخالفت کردند (احمدی، ۱۳۹۰: ۴۹-۴۶). در کل انحلال خلافت با تضارب آراء و نظراتی که در جهان عرب ایجاد کرد، گروهی از اندیشمندان اسلامی را به فکر فرو برد که احیاء اسلام و احیاء امت اسلامی را از مسیر احیاء خلافت دنبال کنند. عموماً اندیشمندان عرب با اتکا به سلف، احیاء خلافت را در جهان عرب و در قومیت عرب مشروع می‌دانستند و تلاش خود را بیشتر به این موضوع معطوف می‌داشتند که چنانچه خلافت در جهان عرب احیاء گردد به دلیل اینکه زبان و تاریخ عربی همان زبان اسلام، قرآن و پیامبر (ص) است، اعتبار زیادی برای اعراب در پی خواهد داشت و امت اسلامی در جهان عرب شکل خواهد گرفت. این یکی از دلایل مهم

خلیفه‌گرایی در جهان عرب بود که البته تنها بعد از دهه‌ها در قامت خلیفه داعشی ظهور کرد. اما تاثیر انحلال خلافت بیشتر در بعد عاطفی و روانی بر جامعه عرب تاثیر گذاشت. بسیاری از اعراب، خلیفه را ستون خیمه مجد و عظمت اعراب می‌دانستند. آن‌ها نسبت به خلافت یک رویکرد نوستالژیک داشتند و آن را یادآور خلافت دوران اموی و عباسی می‌دانستند. دورانی که به دوران مجد و عظمت اسلامی معروف است و سرزمین‌های اسلامی یکپارچه تحت لوای خلافت بود. به همین دلیل انحلال خلافت از نظر روانی بر جامعه عربی تاثیر منفی گذاشت، و عمدتاً ناشی از فرقه‌ای شدن و فروپاشیدن هویت اسلامی تلقی گردیده بود. نقطه ضعفی که داعش بر روی آن دست گذاشت.

۵.۵ تاسیس کشور اسرائیل در سرزمین‌های اسلامی و شکست ۱۹۶۷

یکی از مهمترین حوادثی که در تاریخ معاصر اعراب اتفاق افتاده است و بصورت یک تراژدی تداوم داشته تاسیس اسرائیل بوده است. این اتفاق بصورت وسیعی به گونه‌ای بازنمایی گردید که تاکنون افکار عمومی عرب از آن قانع نشده است. ملت‌های عرب و مسلمان سخت‌ترین و تاثیرگذارترین واکنش‌ها را نسبت به آن نشان دادند. این بازنمایی از آن جهت مهم است که به مثابه ضعف و زوال اعراب معرفی گردید. اعراب دریافته بودند که چون جامعه عربی از یکپارچگی و وحدت برخوردار نیست و از طرف دیگر حکام عربی وابسته به غرب هستند و تعلق به موضوعات جهان اسلام ندارند و از طرف دیگر عقب ماندگی و ضعف جامعه عربی باعث شده است که این اتفاق نامیمون در سرزمین‌های عربی اتفاق بیفتد. این سرخوردگی در کنار بزرگترین سرکوب‌ها و آوارگی فلسطینی‌ها باعث می‌شد که اعراب از این موضوع سرخورده شوند و البته واکنش‌هایی خشونت‌آمیز و تلافی‌جویانه برای مقابله با آن تدارک ببینند.

بعد از تاسیس اسرائیل، شکست ۱۹۶۷ بود که به عنوان یک ترومای بزرگ در جامعه عربی ریشه دواند. این شکست، رویای پان عربیستی را بر هم زد، و همراه با آن کاخ پر عظمت شخصیت فردی و جمعی اعراب فرو ریخت. به این ترتیب، بحران کهن هویت روانی-معنوی عرب بار دیگر با شدت بی‌سابقه‌ای ظاهر شد. این شکست به مثابه شکست و ضعف کلیت جهان عرب در برابر کشوری قلمداد گردید که بسیار کوچک بوده است. اعراب بعد از این شکست به فکر فرو رفتند و در تلاش بودند علت آن را بازیابند. البته در

این راستا به راه حل‌هایی رسیدند که یکی از آن‌ها رادیکالیسم اسلامی و جریان تکفیری بوده است.

جنگ ۱۹۶۷م، که به تصرف شهر قنيطرة و انضمام جولان به اراضی اشغالی منجر شد، در واقع اقدام اسرائیل برای ورود به قلمرو سوریه بود، یعنی اشغال بخشی از سرزمین عربی تحت حاکمیت بعثی‌هایی که «آزادسازی سرزمین‌های اشغال شده عربی» را غایت آمال خود می‌دانستند. سرانجام این رویارویی، رفتار تحقیر آمیز اسرائیل بود تا قدرت اداری و اجتماعی بعث سوریه را ناتوان و حقیر نشان دهد (موجانی، ۱۳۹۴ : ۸۱-۸۲). این شکست، احساس عمیق‌ترین ناامنی و خطر را میان اعراب و مسلمانان ایجاد کرد. ناتوانی آشکار رهبران عرب در پایان دادن به اشغال سرزمین‌های عرب توسط اسرائیل، مشروعیت فرمانروایی آنان را تضعیف کرد و سرخوردگی، اضطراب و ناامیدی گسترده‌ای را به وجود آورد. در نتیجه، احساس کهنتری و حقارت اعراب در برابر سلطه اروپا، در اثر ضعف مداوم عربی در مقابل اسرائیل، تقویت گردید (دکمجیان، ۱۳۶۶ : ۵۱). در این چارچوب، شکست عرب‌ها نه تنها به عنوان یک شکست نظامی درک نمی‌شد، بلکه عمیق‌تر به عنوان یک شکل از قضاوت اخلاقی نگریسته می‌شد. (Moisi, 2009 : 54). اعراب بعد از این شکست دچار سرخوردگی شدند که آن‌ها را وادار به اندیشیدن در مورد چگونگی شکست خود کرد. تحقیر ناشی از این شکست دامان اعراب را نمی‌توانست رها کند. در نظر اسلام‌گراها، غربی‌ها با این شکست خواهان تحقیر اعراب و تذلایل آن‌ها می‌باشند. بر همین اساس آن‌ها می‌خواستند که با رجوع به درون اسلام و ایمان بتوانند در برابر این خواسته پایداری کنند. بنیادگراها بحث می‌کردند که اعراب جنگ را از دست دادند، به خاطر اینکه ایمانشان به اسلام را از دست داده‌اند و به خاطر اینکه آن‌ها از روش‌های مذهبی خود منحرف شده‌اند. برای جهان اسلام، جنبش‌های اسلامی که در شرایط اجتماعی در جهان اسلام ظهور یافته‌اند، تنها جنبش‌هایی هستند که می‌توانند مدعی نوعی اعتبار باشند (Zirkle : 2007 , 86-85) بدین وسیله شکست اعراب از اسرائیل توانست رادیکالیسم اسلامی را به تحرک وادارد. با مشابه‌سازی با جنگ‌های صلیبی، خاطره جنگ‌های مذهبی تاریخی بین مسلمانان زنده می‌شد که به نوعی می‌توانست برای گروه‌های تکفیری عاملی باشد تا پیروان خود را برای پیوستن به خود ترغیب کنند. این گروه‌ها برای پاسخ به این تروما، جهاد یعنی خشونت را در ذهن خود پروراندند. خشونت به منظور انتقام، یا پاسخ سخت به احساس سنگین ناامیدی.

۶.۵ حکومت‌های ناکارآمد، وابسته و مستبد

قاطبه جوامع عربی نسبت به حکام خود نظر مثبت و خوشبینی ندارند و آن‌ها را وابسته به غرب می‌دانند. ناتوانی حکام عربی در به انجام رسانیدن خواسته‌های جامعه عربی در کنار بی‌اعتنایی آن‌ها به ایده‌های اسلامی و اسلام‌گرایان باعث شده است که گروه‌های اسلام‌گرا چه در شکل میانه رو و چه در اشکال رادیکال آن نسبت به آن‌ها احساس بیگانگی داشته باشند گروه‌های اسلامی، حکام خود را فاقد احساس علاقه به عظمت مسلمانان تلقی می‌کنند. آن‌ها حکام خود را کسانی می‌دانند که فقط در فکر موقعیت و قدرت خویش هستند و از گذشته تاریخی خود درس نیاموخته‌اند و نسبت به اسلام و گذشته با عظمت آن بی‌اعتنا هستند. آن‌ها رهبران خود را متهم می‌کنند به جای اینکه در داخل سوابق تاریخ اسلامی به دنبال راه‌حل مسائل دنیای اسلام باشند نگاه‌شان به ورای مرزها و ایده‌های غربی است. به همین دلیل گروه تکفیری داعش طرح خلافت را مطرح می‌ساخت و آن را جایگزین مناسبی برای ایده دولت ملی در جامعه مسلمانان می‌دانست. در این راستا لازم است به موضوعاتی اشاره شود که بطور اختصاصی متعلق به شرایط عراق است. این ساختارها در کنار ساختارهای کلی جهان عرب در پیدایش گروه تکفیری داعش موثر بوده است.

۷.۵ اختلافات شیعه و سنی در عراق

بین مسلمان شیعه و اهل سنت از دیرباز رقابت‌های زیادی وجود داشته که گاهی اوقات به وضعیت بحرانی و خون‌ریزی و گاهی با پادرمیانی علما به صلح و سازش رسیده است. این رقابت در عراق همیشه پررنگ تر بوده است و خصوصاً با تضادی که بین حکومت اقلیت سنی مذهب و اکثریت شیعه از قدرت بازمانده وجود داشته عمیق‌تر شده است (58 : 2005, Lukitz). نارضایتی و بی‌اعتمادی شیعیان نسبت به دولت عراق و نخبگان حاکم بر عراق همواره یک فاکتور ثابت در سیاست عراق بوده است (غلامی و احمدیان، ۱۳۹۳ : ۱۲۷-۱۲۸). پس از صدام حسین، شیعیان به خوبی توانسته‌اند با اتکا به مولفه‌های قدرت خود از فرصت پیش آمده بهره‌برداری کنند و حضور سیاسی خود را در عراق گسترش و تعمیق دهند؛ به طوری که امروز هیچ قدرتی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن شیعیان در عراق نقش‌آفرینی کند (باقری، ۱۳۹۲ : ۱۳۹-۱۴۰). شیعیان در این چرخش قدرت در مرکز تحولات قرار گرفتند و این اقلیت سنی بودند که خود را در حاشیه می‌پنداشتند. پذیرش این

شرایط جدید برای اعراب سنی خوشایند نبود. شرایط جدید منجر به انزوای اعراب سنی و پایان تفوق آن‌ها بر عراق بود. این حس حاشیه‌ای بودن و در متن قرار نگرفتن، اثرات سنگینی را بر اعراب سنی برجای گذاشت. آن‌ها خود را در پیوستگی تاریخی تفوق و برتری دیده بودند و پذیرش شرایط جدید برای آن‌ها دشوار بود. تفوق شیعیان برای قبایل سنی که همیشه دارای احساس برتری بودند مورد پذیرش قرار نگرفت. آن‌ها به شیعیان به عنوان غاصبان جدید حکومت یاد می‌کردند و ناکارآمدی حکومت شیعیان توانستند، خود را ناجی اعراب و دارای اصالت عربی قریشی و خلافت معرفی کنند. با توجه به تمسک گروه تکفیری داعش به خلافت به دلیل تقدس این مفهوم در مذهب اهل تسنن است. آن‌ها تنها به این نکته اکتفا نکردند، بلکه قریشی بودن و تلاش برای تصرف بغداد به عنوان مرکز خلافت عباسی را به عنوان مشروعیت گروه خود در نظر گرفته بودند.

۸.۵ انزوای اسلام‌گراها

یکی از مباحث نزاع برانگیز در کشورهای خاورمیانه، انزوای اسلام‌گراها بوده است. عراق نیز از این امر مستثنی نبوده است. تمام مکاتب مشتق شده از غرب مثل سوسیالیسم، ناسیونالیسم و کمونیسم و غیره همگی به نوعی در صدد بوده‌اند اسلام‌گراها را مخالف مدرنیسم و پیشرفت قلمداد کنند. چه توسط کمالیست‌های ترکیه و چه توسط ناسیونالیست‌های عرب، راز عقب افتادگی مسلمانان، در ذات حکومت‌های دینی و خلافت دانسته شد. در سوسیالیسم بعثی در عراق نیز این موضوع بسیار مهم بود. تئوریسین‌های بعث، عفلق و بیطار اندیشه خود را مبتنی بر سوسیالیسمی می‌دانستند که از نظر آن‌ها علمی است و با وجود داشتن رنگ و بوی ملی‌گرایی و عرب‌گرایی، روی خوشی به مذهب نشان نمی‌داد و هیچ حوزه اشتراکی میان المان‌های معنایی آن‌ها و مذهب ترسیم نشده بود. طبیعی بود بعد از قدرت یافتن حزب بعث شدیدترین برخوردها با گروه‌های اسلام‌گرا صورت گیرد. یکی دیگر از دلایل عدم اعتنا به مذهب در عراق وجود ساختار فرقه‌ای و متفاوت از نظر مذهبی در عراق بوده است. زیرا هرگونه اتکای به مذهب منجر به کاشتن بذر اختلاف و تفرقه قلمداد می‌شد. و از طرف دیگر ایده‌های غیرمذهبی مثل ناسیونالیسم یا سوسیالیسم می‌توانست این اختلافات را پوشش دهد.

۹.۵ منازعات متداوم سیاسی

منازعات سیاسی همیشه در عراق چه در انتقال قدرت و چه در رابطه میان ملت و دولت وجود داشته است. در واقع راهی مسالمت‌آمیزتر برای انتقال قدرت در عراق به غیر از کودتا و یا قدرت خارجی وجود نداشته است. این خود نمایان‌کننده چگونگی رابطه دولت و مردم بوده است. رابطه مردم و دولت همیشه متأثر از ساختار متصلب و غیرقابل انعطاف قدرت بوده است. در حکومت بعثی‌ها دایره قدرت عملاً میان تکریتی‌ها و برخی از قبایل طرفدار صدام محدود بود. صدام حسین نه تنها شیعیان و کردها بلکه هیچ دگر دیگری را در قدرت راه نداده است و آنقدر حیطة قدرت را محدود کرده بود که غالب جمعیت عراق از محدوده آن بیرون بودند. بنابراین، چنین ساختاری به ایجاد هویتی ملی و مقبولی منتهی نخواهد شد، بلکه همیشه مستعد تنازع دائمی بین قدرت سیاسی و مردم خواهد بود. که البته این تنازعات نیز منجر به بسته تر شدن فضا و توتالتاریسم بی‌رحمی در عراق گردید که در نهایت با دخالت خارجی از هم فروپاشید. چنین تحولاتی در ساختار سیاسی - اجتماعی عراق دشمن هویت ملی و بازتولید‌کننده منازعات دائمی بر سر قدرت و توزیع مواهب خواهد بود.

این تنازعات بعد از فروپاشی قدرت متمرکز و بی‌رحم حزب بعث به اوج خود رسید. زیرا انسجامی که در عراق وجود داشت نه بر پایه رضایت همگانی و یا برخاسته از هویت ملی بود، بلکه متأثر از قدرت فائقه ساختار سیاسی - امنیتی حزب بعث بود. اما بعد از حمله خارجی و سرنگونی رژیم بعثی تمام خرده هویت‌های سرکوب شده سربرآورده، اما نه بر اساس هویت ملی مشترک، بلکه بر اساس خرده هویت‌های سرکوب شده خود. کردها و شیعیان در تلاش بودند که قدرت و هویت و نقش خود را در عراق بازیابند. یعنی در واقع درصدد استیفای حق و حقوق خود و درصدد بازیافتن نقش‌های از دست رفته خود بودند. کردها هویت خود را بر اساس خودمختاری و هویت کردی و تقویت ناسیونالیسم قومی خود دنبال کردند. سعی داشتند که استقلال خود را از دولت مرکزی عراق تقویت نمایند و سرنوشت کرکوک نفت خیز را بر اساس هویت کردی سامان‌دهی نمایند. شیعیان تلاش داشتند که به سبب جمعیت بیشتر دولت را تشکیل دهند و حقوق سیاسی خود را مطالبه می‌کردند. اما اعراب سنی و قبایل سنی مذهب در عراق راهی دیگر را پیمودند. برخی از آن‌ها در قالب نظامیان طرفدار صدام به مخالفت با روند جاری عراق پرداختند و با داعش همکاری کردند. برخی از آن‌ها با انتخابات اولیه در عراق مخالفت کردند و خواهان سهم

بیشتری از قدرت بودند که در نهایت به روند انتخابات پیوستند، برخی از آن‌ها هم در قالب گروه‌های تندرو و بنیادگرا ظاهر شدند که در قالب داعش و القاعده نقش‌آفرینی کردند.

۶. گسترش احساس حقارت

شرایط حاکم بر عراق سوای از شرایط حاکم بر جهان عرب نبود. عراقی‌ها نه در راستای هویت ملی و برساختن ایده‌ای همه‌پسند موفق شدند، نه توانستند در فرایند دولت‌سازی تجربه موفق‌تری ارائه دهند و در کنار تمام مسائل خارجی که بر این کشور تحمیل شده و دخالت‌های قدرت‌های خارجی، تاسیس اسرائیل، ناکامی‌های داخلی و ساختار فرقه‌ای و قبیله‌ای و قوم‌گرایی قدرتمند متضاد با ملیت عربی عراقی، همگی باعث گسترش احساس تحقیر، ناتوانی و ضعفی شد که محصول آن رشد نفرت و کینه و مهمتر از دیاد انتقام گردید. به هر حال ملت عراق با توجه به پیشینه خود و تمام راه‌های رفته، علی‌رغم تمسک به همه ایده‌های تجربه شده، نتوانست به یک شرایط قابل قبول و تجربه موفق دست یابد. این ناتوانی‌ها در سطح ملی و اضمحلال هویت ملی، خود به خود و به ناچار باعث تقویت خرده هویت‌های گردید که اعتنا و اتکایی به هویت ملی نداشتند. از دل این شرایط بغرنج جریان تکفیر بود که خرده هویت مذهبی خود را در تقابل بزرگی با هویت ملی قرار داد و سودای تجزیه سرزمین عراق و سوریه را در سر می‌پروراند. گروه‌های تکفیری با شرایط تاریخی و با توجه به فرصت پیش آمده در عراق و اضمحلال دولت توتالیتر این کشور تلاش داشتند، نسخه خود را ارائه دهند. نسخه‌ای که به زعم آن‌ها می‌تواند مرهمی بر همه زخم‌های پیشین باشد. البته با نوید آینده‌ای خیالی. این اسلام‌خواهی به تازگی در عراق اتفاق نیفتاده است و همیشه در جهان اسلام و عراق بوده است، اما امروزه با استنباط شرایط جدید جهان اسلام و کشور عراق و در سایه به عینیت رسیدن این شرایط در مقایسه با کشورهای غربی، راز عقب ماندگی این کشورها آشکارتر شده است. بنابراین اسلام‌خواهی هم تندتر و رادیکال‌تر شده است. بطوریکه اکنون روی به تکفیر آورده است.

طبق نظر دومنیک موزی اندیشمند علوم سیاسی فرانسوی، از نظر روان‌شناسی و احساسی، آنچه که بر جهان اسلام مسلط است، یک احساس از تحقیر سیاسی و فرهنگی و یک تقاضای صحیح برای تکریم است. که به وسیله نسل‌هایی از رهبران به ظاهر ناتوان در خودآزمایی، و بی‌اعتنا به رویارویی آشکار نسبت به مسئولیت‌های تاریخی‌شان تهییج می‌شود. اکثریتی درون جهان اسلام در جستجوی مقصر "دگران" هستند، که مورد اتهام

باشند به عنوان احزاب گناه کار، کسانی که علیه اسلام، جهان مسلمانان و مردم عرب، برنامه‌ریزی کرده‌اند (Moisi, 2009 : 52). مرزها و ساختارهای کشورهای خاورمیانه به وسیله استعمارگران اروپایی تحمیل شده است. حتی کلمه "خاورمیانه" خودش یک ساختار غربی مصنوعی است که به منطقه الصاق شده است. نقشه سیاسی کنونی بطور تاریخی به وسیله قدرت‌های غربی ساخته شده است، و این پیکربندی بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی با منبعی از احساس تحقیر و خیانت متداوم در منطقه ادراک می‌شود (Fattah & Fierke, 2009 : 74). در واقع می‌توان اینطور استنباط کرد که این شرایط جهان اسلام در کنار فرهنگ غالب که آکنده از حس تحقیر است، منجر به تحولاتی در جهان عرب شده است، که هویت‌های کلان را مضحمل می‌کند و خرده هویت‌ها را با ایجاد دلبستگی‌های گروهی تقویت می‌کند. یکی از تضادهایی که همواره چراغ راه این خرده هویت‌ها بوده است، احساسی است که ناشی از حس نفرت نسبت به دولت‌های غربی و برگرفته از عملکردی است که آن‌ها در منطقه برجای گذاشته‌اند.

منطق متکبرانه کشورهای غربی هنوز هم منعکس‌کننده دیدگاه‌های نژادگرایانه و خصمانه قدیمی است که مردم را به یاد جنگ‌های صلیبی می‌اندازد (عطوان، ۱۳۹۵ : ۶۱). بعد از حمله به عراق انتشار عکس‌هایی از زندان ابوغریب به عنوان احساس حقارت و وضعیت پست نه تنها برای زندانیان، بلکه برای جهان عرب، معنی می‌دادند. عکسی از زندان ابوغریب که حالت سربازان امریکایی را نشان می‌داد که بر روی زخم عراقی‌ها ادراک می‌کرد، و عکس‌هایی از زن و مردی که شکنجه‌های تحقیرآمیز را در زندان ابوغریب تحمل می‌کنند، برای احیاگری در عراق و برای شخصی کردن رنج کشیدن و بالا بردن حس بی‌قدرتی و خشمی که تعداد زیادی از مسلمانان احساس می‌کنند، استفاده می‌شد. در فرهنگ عرب، احساس حقارت شباهت خانوادگی با شرم دارد. شرم دردآورترین عاطفه است و با در معرض عموم قرار گرفتن تشدید می‌شود، و شکل بعدی به احساس حقارت تغییر می‌یابد. همانطور که مورگان (Morgan 2007) اشاره کرده، واکنش فرهنگ شرم‌پایه به تجربه تحقیر، احتمالاً نسبت به فرهنگ گناه‌پایه تندتر و شدیدتر است. برای قبلی، احساس تحقیر و شرمی که همگان از آن باخبر شده‌اند، همانطوری که در ابوغریب اتفاق افتاد، نمی‌تواند بدون انتقام باشد (Fattah & Fierke, 2009 : 72). از نظر اعراب، عراق اکنون با فلسطین به عنوان یک زخم باز و تازه برابری می‌کند و نویسندگان و متفکران مسلمان، اشغال عراق توسط آمریکا را با اشغال فلسطین مقایسه می‌کنند. حتی موسسات اسلامی

مشخص و روحانیون میانه‌رو، مسلمانان را تحریک می‌کنند که به جهاد و مقاومت در برابر اشغال پردازند (عباس زاده فتح‌آبادی، ۱۳۸۹: ۱۶۶). در حقیقت، اشغال عراق را باید یادآور حس حقارتی دانست که با اشغال فلسطین در ذهن مسلمانان نقش بسته بود. این نکته بسیار مهمی است که با تحمیل احساس حقارت، میانه‌روهای اسلامی به سمت رادیکال شدن سوق داده می‌شوند. در واقع می‌توان اشغال عراق را نقطه عطفی برای رشد و گسترش اندیشه رادیکال اسلامی دانست که تاکنون ادامه داشته است.

شاید هیچ عنصری را نتوان به مثابه تحقیر در ظهور اندیشه و گروه‌های تکفیری موثر دانست. تحقیر منبعث از سیاستی هیجانی است که سرتاسر خاورمیانه را در نوردیده است. می‌توان ادعا کرد این سیاست هیجانی است که تعیین‌کننده سیاست‌های اصلی در خاورمیانه است و اتفاقاً ناشی از تحمیل اراده نابرابر دولت‌های غربی بر این منطقه است. این عملکردها منجر به گسترش نفرت در منطقه نسبت به دولت‌های غربی شده است. و احساس حقارت را بر مردم منطقه تحمیل کرده است. تحقیر ناشی از تضاد حاکم و محکوم، ستمگر و ستم‌دیده و متن و حاشیه بوده است که خود را در قالب تقابل اسلام و غرب، مجاهدان تکفیری و صلیبیون، صهیونیست‌ها و در کل خصمان غربی بازنمایی کرده است. در واقع تمام این مفاهیم در مفهوم تحقیر خلاصه شده است. هیچ موقع در جوامع اسلامی تلاشی موفق مبنی بر حل این تضادها صورت نگرفته است. در همین راستا بوده است که این تضادهای انباشته شده در طول تاریخ درصدد فرصتی برای ظهور هستند. درصدد فضایی برای در متن جای گرفتن هستند. در تلاشند تا ایده خود را که رنگ و لعاب حقیقت گرفته و از جنس سترگ عقیده شده را به منصفه ظهوری هیجان‌انگیز برسانند. تحقیر شکل و رنگ‌های متفاوتی دارد. در سطوح و گستره‌های مختلفی خودنمایی کرده است. ملت عراق مشابه تمامی ملت‌های عرب همه این ناکامی‌ها و همه تلاش‌های نافرجام را در کنار گذشته‌های باشکوه و با عظمت خلافت اسلامی در گذشته خود می‌نشانند. شرایط حاکم بر جوامع مسلمان لاجرم این تضادها را تقویت کرده و از آن برای اقداماتی خشن و تلافی‌جویانه دعوت بعمل آورده است. ایده‌ای که خشن‌ترین روش‌های مبارزه را برگزیده. زیرا زمان را برای مبارزه و انفجار نفرت، فهم کرده بود. این مرزبندی همواره مستعد بیشترین تنش‌ها و خشونت‌ها بوده است. تمام این دوگانگی‌ها منجر به تقویت معنایی در گروه‌های تکفیری شده است و سامان فکری را برای آن‌ها سامان داده است تا خود را از حاشیه به متن بکشانند. این معنا تنها از یک زمینه برگرفته نشده است. تنها یک رنگ بر خود

ندارد، بلکه رنگ تاریخ، جامعه، اسلام و خشونت بر خود دارد. اندوخته دانش اجتماعی آن‌ها معنای مورد نظر از اسلام را برای این گروه‌های تکفیری به ارمغان می‌آورد. نسخه‌ای که برای کنش امروز آن‌ها و برای ساختن آینده خیالی آن‌ها کاربرد داشته باشد. آن‌ها در این ره تاریخی فرصت عمل یافته‌اند برای به بازگرداندن مجد و عظمتی که در گذشته داشته‌اند. این نسخه اجتماعی قطعاً پیروانی را پیرامون خود جمع خواهد کرد. پیروانی که در معنای آن‌ها از اسلام بصورت بین‌الذهانی شریک باشند و ضمناً نیروهای پیش برنده اجتماعی، آن‌ها را وادار به کنش کرده باشد.

۷. چرا اسلام؟

یکی از سئوال‌های چالش برانگیزی که قبل از اینکه محققان و روشنفکران درگیر مسائل اجتماعی و سیاسی بشوند، وفاداری یا بی‌وفایی به "پیش‌زمینه‌های تاریخی" است. به عنوان مثال اسلام در یک شرایط تاریخی تبدیل به درمان همه دردهای جامعه شده است (Miri, 2014: 59-61). محمد حسین هیکل، که در آن روزگار در مصر به نویسنده‌ای لیبرال مشهور بود، «معروف الارناوت» مقاله نویس و داستان نویس سوری و «درویش المقدادی»، آموزگار فلسطینی که در عراق زندگی می‌کرد - جنبه‌های خاصی از اسلام را پایه و اساس نوشته‌هایشان قرار دادند و به عامه مردم نشان دادند که اسلام آن نیروی حیاتی است که می‌تواند وسیله شکل دادن به زندگی جدید عرب باشد (خدوری، ۱۳۹۵: ۱۸۰). اندیشمندان جهان اسلام دریافتند که ایده‌ای که مانع ممزوج شدن جوامع اسلامی در غرب می‌شود، اسلام است. یعنی اسلام عاملی به مراتب دارای تاثیرگذاری بیشتری از سنت بوده است. اعراب و حتی ناسیونالیست‌های عرب به سختی توانسته‌اند جامعه امروزی عرب را به پیش از اسلام گره بزنند. عمدتاً حتی ناسیونالیست‌ها هم از اسلام گریزی نداشته‌اند. اما در گذر زمان روی آوردن به اسلام به سمت افراط‌گرایی و رادیکالیسم پیش رفت. زیرا شرایط اجتماعی-سیاسی جوامع اسلامی نتوانست اسلام‌گراها و اسلام‌گرایی را به سمتی سازنده و متعامل با جهان و مدرنیسم سوق دهد. و از طرف دیگر اسلام‌گراهای میانه رو هم تعامل مثبت و سازنده‌ای با حکومت‌های سکولار را تجربه نکردند. در بیشتر جوامع عربی روابط حکومت‌ها با اسلام‌گراها متشنج و در تضاد کامل بود. زمانی که شرایط اجتماعی اعراب رو به وخامت می‌گذاشت و نسخه‌های سکولارهای ملی‌گرا هم از عهده مشکلات برنیامدند و از طرف دیگر پیروزی‌های اسرائیل کوچک را در کنار عقب‌ماندگی خود مشاهده می‌کردند،

تفسیر از اسلام به عنوان مبنای هویت جدید شکل افراط به خود گرفت. رفته رفته مهمترین گروه‌های اسلام‌گرا افراطی‌ترین گروه‌ها شدند. زیرا آن‌ها اسلام را به عنوان مهمترین مبنای هویتی برای مسلمانان می‌دانستند که می‌تواند مرهمی بر دردها و ناکامی‌ها و تحقیرها و حتی ترومای تاریخی آن‌ها باشد. اسلام به سبب ماهیت عقیده‌ای در کنار گذشته‌ی شکوهمند، از چنان مشروعیت ذهنی برای قاطبه مسلمانان برخوردار است که بتواند ذهن‌های ناراضی را گردهم جمع‌آوری کند و آن‌ها را آماده انجام نسخه‌هایی بکند که بر اساس اسلام تدوین شده است. حتی نسخه‌هایی که نیاز به تبیین و تفسیر خیلی پیچیده ندارند و از درون مراکز علمی و دانشگاهی مشهور جهان اسلام هم بیرون نیامده باشند.

ابتدا باید بیان شود که معنای حقیقت بنیاد با حقیقت اسلام متفاوت است. آنچه که می‌تواند موجب گمراهی اسلام‌گرایان شود این است که، معنای شکل گرفته از اسلام در ذهن، آنچنان ذات حقیقت‌گونه پیدا می‌کند که هرگونه خوانش متفاوتی از اسلام نه تنها تحمل نمی‌شود، بلکه طرد می‌شود و حکم به تکفیر آن داده می‌شود. این اولین مرحله معرفت ذات انگارانه بر پایه حقیقت در ذهن اسلام‌گرایان رادیکال و تکفیری است که بنیان کن و مخرب است. این معنای ساخته شده از اسلام منجر به انفکاک گروه‌های رادیکال و تکفیری از جامعه می‌شود و آن‌ها را محیای در انداختن طرحی نو برای کنشی افراط‌گونه می‌کند. پذیرش اسلام به معنای انتخاب دین در شرایط انتخاب نبوده است. بلکه برگرفته از تمام معرفت و دانشی بوده است که این جوانان در معرض آن قرار گرفته‌اند و آن معرفت به آن‌ها آینده‌ای امیدوار و راهی برای نجات یا شهادت بوده است. آن‌ها در پی صحت‌سنجی این اندیشه یا درصدد تحقیق در مورد آن نبوده‌اند، بلکه می‌کوشیده‌اند تا به سهل‌ترین راه، مسیری برای کنش و فرار از تحقیر خود پیدا کنند. در اندوخته اجتماعی معرفت آن‌ها چیزی جز اسلام نبوده است و چه چیزی بهتر از عقیده برای استوار ماندن بر رسالت خویش؟ عقیده مستحکم‌ترین آگاهی‌ای است که تعریف خود و دیگری را به ساده‌ترین شکل ممکن می‌سازد.

جرقه‌های فکری و اندیشه‌ای به منظور تغییر چگونگی زیست اجتماعی - فردی متکی به تحولات مختلفی است که انسان ایستاده در زمان - مکان یا به تعبیر هابرماس زیست جهان را به تکاپو و می‌دارد تا راه حلی یا اندیشه‌ای برای تغییر داشته باشد. برخی از تحولات از روی میل انسان به پیشرفت و بهره بردن بیشتر از محیط پیرامون و برخی از تحولات و زایش ایده‌ها ناشی از در تنگنا قرار گرفتن و به بن بست رسیدن زیستن بدون

دغدغه و بستن همه راه هاست. باید به این نکته اذعان نمود در شرایطی که همه راه‌ها و مسیرها برای انتخاب نوع خاصی از تفکر و زیست بسته شود، صاحبان تفکر در تنگنا، راهی برای خود خواهند ساخت. گسترش اندیشه تکفیری متکی به دلایل و شرایط خاص تاریخی و برخاسته از تنگناها و فشارهایی است که اسلام‌گراها با آن مواجهه شده بودند. تبدیل شدن اسلام به مسئله از تحت تاثیر قرار گرفتن زندگی مسلمانان معتقدی است که احساس خطر و نابودی کرده‌اند. این تهدیدات و این فشارها بصورت ملموس بر فیزیک و روان آن‌ها وارد شده است و آن‌ها را از حقوق بنیادین خود محروم ساخته است. تمام دولت‌ها در خاورمیانه بعد از پایان استعمار و بعد از فروپاشی خلافت عثمانی به نوعی در تبدیل اسلام به مسئله اصلی مسلمانان و کشورهاشان نقش داشته‌اند. اتکای نخبگان عرب به ناسیونالیسم، سوسیالیسم، بعثیسم و دیگر ایسم‌ها فقط استیلا، اعمال قدرت و بیرون گذاشتن عده زیادی از ساکنان کشور، خارج از حلقه اصلی بوده است. هرچه این تحقیر بیشتر شد، گروهی به سمت رادیکالیسم اسلامی بیشتر سوق داده شدند و راه حل را در اجرای محکم آموزه‌های اسلامی یافتند.

۸. نتیجه‌گیری

چگونگی گسترش احساس تحقیر و تاثیر آن بر تحرک و کنش گروه‌های تکفیری مورد بررسی و تدقیق قرار گرفت. مسلمانان در خاورمیانه با ایده‌های گوناگونی برای برساختن هویت ملی خود مواجه شده بودند. تلاش‌های زیادی تحت عناوین و ایسم‌های گوناگون برای انسجام ملی و هویت ملی بکار گرفته شده بود. اما نتیجه‌ای درخور برای آن‌ها به بار نیاورد. به عنوان مثال دولت در عراق نتوانست هویت ملی را پایه‌ریزی کند که همه گروه‌های عراقی در سایه هویت ملی قرار بگیرند و زنجیره هویت ملی تمام علائق و وابستگی‌های قومی و مذهبی را پاره کند و قوی‌ترین دلبستگی سیاسی و اجتماعی را در گستره ملی ایجاد کند. نه تنها این فرایند ایجاد نشد، بلکه حلقه دولت به دلیل مسائل و مصائبی که بر جامعه عراق ایجاد شد تنگ‌تر گردید و استفاده از خشونت برای حفظ ساختار سیاسی در نهایت آن بکار گرفته شد. فرایندهای آزمون شده احساس حقارت تاریخی جامعه عرب را نه تنها از بین نبرد، بلکه بر تشدید آن افزود. در این راستا رادیکال‌های اسلامی خود را به عنوان یک آلترناتیو مهم در صحنه عراق و حتی در ساختار سیاسی همه اعراب معرفی می‌کردند. آن‌ها برای حقانیت خود نه تنها به استوانه‌های

مستحکم اعتقادی و ایمانی خود، بلکه به ناکامی رژیم‌ها و حاکمان و دخالت‌های خارجی و نتایج حقارت‌آمیزی که از تلاقی ناخواسته و یا خواسته منافع طرفین بر سرشان آمده سخن به میان می‌آورند. گروه‌های تکفیری المان‌های مورد نیاز گفتمان خود را حتی در اسلام سستی نمی‌جویند، زیرا توصیه‌های آن را سازگار با شرایط زیست روزمره مسلمانان نمی‌دانند، به همین دلیل در بند فقه سستی و علمای میانه رو نمی‌مانند. آن‌ها اغلب جوانانی هستند که خود را مأمور نجات‌دهنده تاریخی مسلمانان و اعراب می‌پندارند.

در نظر برخی از آن‌ها، دولت اسلامی تحت لوای خلیفه توانسته بود دولت قدرتمندی را تشکیل دهد که امروزه تنها افتخار آن برای اعراب باقی مانده است. بنابراین بی‌راه نیست که ایده مرکزی گفتمان اسلام‌گرایی ریشه در تحقیر اعراب و حاشیه‌ای شدن فرهنگ آن‌ها داشته باشد. تحقیر، انزوا، کنار گذاشته شدن و نادیده گرفته شدن، مهمترین عامل رشد اندیشه‌های تکفیری و رادیکالیسم اسلامی در تاریخ معاصر بوده‌اند. دال مرکزی گفتمان تکفیری، نقطه کانونی (focal point) رادیکالیسم اسلامی و گروه‌های تکفیری ناشی از احساس حقارتی است که از درون ساختارهای سیاسی-اجتماعی، اقتصادی و تاریخی و بین‌المللی، کشورهای عربی و اسلامی در ذهن گروه‌های رادیکال اسلامی و تکفیری بر ساخته شده است. در واقع این حس عاطفی با عینیت وضعیت اعراب در مقایسه با پیشرفت‌های غربی‌ها و زوال و کاستی‌ها و نواقص جوامع عرب گسترش یافته است. با ضعف جامعه اسلامی-عربی مداخلات غربی‌ها بیشتر شد، خواسته‌های آن‌ها فزونی یافت و هجوم آن‌ها به خانه و کاشانه اعراب اتفاق افتاد. باعث شد اعراب قدم به قدم از موقعیت خود عقب‌نشینی کنند و به خواسته‌ها و جاه‌طلبی‌های آن‌ها گوش فرادهند. این در واقع ناشی حس برتری‌طلبی بود که اعراب را آزار می‌داد و در کنار آن همکاری‌های حکام عربی با غربی‌ها و دیکته منویات آن‌ها از طریق این حکام بیش از پیش منجر به جدایی جامعه عربی از حکام خود می‌شد. در کنار این وقایع انحلال خلافت، تکه‌تکه شدن سرزمین عربی، تحت قیمومیت رفتن آن و تاسیس کشور اسرائیل در سرزمین عربی همگی به جریان اصلی زوال عربی کمک کرد. جریان اصلی حول محور تقویت حس حقارت بود. حس حقارت زمانی بیشتر درک می‌شد که اعراب وضعیت امروز خود را با گذشته باشکوه خود می‌سنجیدند. آن‌ها خود را با امپراطوری‌های اموی و عباسی مقایسه می‌کردند و از خود می‌پرسیدند؛ که چرا به این روز افتاده‌اند؟ چگونه به آن عظمت گذشته خود بازگردند؟ آن‌ها در تلاش بودند تا به درون خود بروند و طرحی نو دراندازند تا مجد آن‌ها را باز گردانند و

آن‌ها را از حقارت ناخواسته برهاند. این حس در نخبگان عربی گسترده بود. از نخبگان اسلام‌گرایی که میانه‌رو بودند تا نخبگانی که ایده تکفیر را پایه‌ریزی کرده‌اند و تنها نسخه قدرتمند برای نجات یافتن از این حقارت و حاشیه‌ای شدن را در تکفیر و بازیافتن قدرت از دست رفته را از راه جهاد پی گرفته‌اند. به برخی از دلایل تاریخی که منجر به تقویت احساس تحقیر اعراب شد اشاره شد. اما تاسیس کشور یهودی در سرزمین‌های اسلامی را باید از مهمترین آن‌ها دانست. بازنمایی که از دولت یهودی در ذهن و جان مسلمانان منعکس شد، بازنمایی یک غاصب نامشروعی بود که با زور و حمایت حامیان غربی در سرزمین‌های اسلامی رخنه کرده و از هرگونه شکنجه و خشونت علیه مسلمانان دریغ نمی‌ورزد و همواره از حمایت و پشتیبانی قدرت‌های غربی برخوردار بوده است و این دلیل بر ضعف و کاستی و خیانت برخی از حکام عربی است، لاجرم برای مبارزه و شکست و بیرون راندن آن لحظه‌ای نباید دریغ کرد و این وظیفه همه مسلمانان است. این بازنمایی در ذهن و جان اعراب منجر به تحرکات زیادی شده و هنوز هم منشاء اثر است.

اگر تحقیر محرک اصلی تکفیر بوده است، هدف و انگیزه اصلی آن را باید کسب قدرت و احیای عزت از دست رفته مسلمانان دانست. گروه تکفیری داعش بر خلاف برخی دیگر از رادیکال‌های اسلامی مثل القاعده، تمام تلاش خود را بکار بستند تا هم به یک قدرت متمرکز دست یابند و هم خلافت از دست رفته را احیا کنند. نبود قدرت و حاشیه‌ای بودن برای آن‌ها مهمترین انگیزه برای کنش و بدست آوردن مجد است. آن‌ها مفهوم قدرت را بر بدن، عقیده، حرمت و کرامت خود درک کرده‌اند. در این راه بر جهاد تاکید نمودند و بر جهاد لازم است مرزهای هویتی سترگی با خصمان و دگران طراحی کرد. به همین منظور آن‌ها خود را مسلمان و ذیحق و دگران را کافر و خصم قلمداد کردند. در پس این مفاهیم خود را محق کسب قدرت برای اضمحلال هویت کافران دانستند و از هیچ خشونت‌ی برای رسیدن به هدف دریغ نورزیدند.

کتاب‌نامه

- احمدی، حمید (۱۳۹۰)، سیر تحول جنبش‌های اسلامی از نهضت سلفیه سید جمال تا بیداری اسلامی (۱۳۹۰ - ۱۲۴۹ ه.ش)، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ دوم، تهران.
- باقری، حسین (۱۳۹۲)، بازیگران داخلی در ساختار سیاسی عراق نوین و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه آفاق امنیت، سال پنجم، شماره نوزدهم، تابستان.

روان‌شناسی اجتماعی پیدایش گروه‌های تکفیری در عراق (سید رسول حسینی و دیگران) ۱۳۳

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۹)، نشانه‌شناسی؛ نظریه و روش، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره چهارم، پائیز.

توحیدفام، محمد (۱۳۸۹)، نقش و تاثیر پارادایم‌های روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بر نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره دوم، بهار.

تودنهورف، یورگن (۱۳۹۴)، ده روز با داعش از درون دولت اسلامی، مترجمان: علی عبداللهی و زهرا معین‌الدینی، ناشر: کتاب کوله پستی، تهران.

خدوری، مجید (۱۳۹۵)، گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، مترجم: عبدالرحمن عالم، انتشارات: اداره نشر وزارت امور خارجه، تهران.

دکم‌جیان، هرایر (۱۳۶۶)، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، مترجم: حمید احمدی، انتشارات کیهان، تهران.

دلاور، علی (۱۳۸۹)، روش‌شناسی کیفی، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۴، بهار.

ریبعی، کامران (۱۳۹۱)، موانع رشد جامعه‌شناسی در خاورمیانه سده اخیر، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره ۶، شماره ۲، تابستان.

ریچاردسون، دنیل سی. (۱۳۹۸)، روان‌شناسی اجتماعی، مترجم: راضیه خالقی، ناشر: آوند دانش. تهران.
زیملر، اریک ای. (۱۳۹۳) روان‌شناسی تروریست‌ها (مجرمان نازی، گروه بادر-سماینهوف، جنایت‌کاران جنگی در بوسنی و بمب‌گذاران انتحاری) در: کندی، کری ایچ و زیلمر، اریک ای، روان‌شناسی نظامی؛ کاربرد بالینی و عملیاتی، ترجمه خدابخش احمدی و همکاران، تهران: نشر دانه.

شریعت‌نیا، کاظم و مطلبی، مسعود (۱۳۹۰)، روان‌شناسی سیاسی و ورود به عرصه نظریه‌پردازی در علم سیاست، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۴، زمستان.

صادقی فسائی، سهیلا و ناصری‌راد، محسن (۱۳۹۰)، عناصر بنیادین پژوهش کیفی در علوم اجتماعی: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش‌شناسی و روش، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره پنجم، شماره ۲، تابستان.

عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی (۱۳۸۹)، القاعده پس از ۱۱ سپتامبر (با تاکید بر عراق)، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان.

عبدالملکی، سعید (۱۳۹۶)، تحلیل روان‌شناختی پدیده داعش با تاکید بر روان‌شناسی سیاسی، نشر علم، تهران.

عطوان، عبدالباری (۱۳۹۵)، تولد اهریمن - عوامل پیدایش دولت اسلامی عراق و شام، مترجم: فاروق نجم‌الدین، ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

غلامی، طهمورث و احمدیان قدرت‌الله (۱۳۹۳)، ماهیت دولت و امنیت ملی در عراق، مجله سیاست دفاعی، سال بیست و دوم، شماره ۸۸، پاییز.

کریمی، یوسف (۱۳۷۸)، روان‌شناسی اجتماعی نظریه‌ها، مفاهیم و کاربردها، چاپ: هفتم، نشر اسبازان، تهران.

کسرابی، محمدسالار و داوری مقدم، سعیده (۱۳۹۴)، برآمدن داعش در خاورمیانه: تحلیل جامعه‌شناختانه، فصلنامه روابط خارجی، سال هفتم، شماره اول، بهار.

محمدزاده، سروه و محمدزاده، سمکو (۱۳۹۴) روان‌شناسی داعش: سبب‌شناسی جذب و فرایندهای آموزش اعضا در گروه داعش. در: حیدری، شقایق (۱۳۹۴) مجموعه مقالات داعش (۱)، تهران: مؤسسه مطالعات ملی و انتشارات تمدن ایرانی.

موجانی، سیدعلی (۱۳۹۴)، ریشه‌های تجدید حیات خلافت اسلامی و تاثیر ژئوپلیتیک آن، ناشر: اداره نشر وزارت امور خارجه، تهران.

هاوتن، دیوید پاتریک (۱۳۹۶)، روان‌شناسی سیاسی موقعیت‌ها، افراد و مصادیق، مترجم: علی اشرف نظری و شهرزاد مفتوح، چاپ دوم، نشر قومس، تهران.

Alexander, Jeffrey C.(2012), Trauma A Social Theory, Cambridge CB2 1UR, UK.

Berger, Roni(2015), Stress, Trauma, and Posttraumatic Growth Social Context, Environment, and Identities, New York, Routledge /Taylor & Francis.

Bowen, Elizabeth A. and Murshid, Nadine Shaanta(2015), Trauma-Informed Social Policy: A Conceptual Framework for Policy Analysis and Advocacy, This article was accepted October 27, 2015. DOI: 10.2105/AJPH.2015.302970, at <http://www.ajph.org>

Fattah, Khaled & Fierke, K.M.(2009), "A Clash of Emotions: The Politics of Humiliation and Political Violence in the Middle East" , European Journal of International Relations, SAGE Publications and ECPR-European Consortium for Political Research, Vol. 15(1): 67–93

Lukitz, Liora(2005), IRAQ: THE SEARCH FOR NATIONAL IDENTITY, published in the Taylor & Francis e-Library.

Miri, Seyedjavad(2014), Islamism and Post-Islamism, University press of America, INC.

Moisi, Dominique(2009), The geopolitics of emotion : how cultures of fear, humiliation, and hope are reshaping the world, Published in the United States by Doubleday

Zirkle, Dorothy, "Arab Nationalism versus Islamic Fundamentalism as a Unifying Factor in the Middle East", BA, Boston College, <http://hdl.handle.net/2345/589> , 2007